

آقای عارف اصفهانی

۸۵۱۲،۱۷ خدای

بسم الله الرحمن الرحيم دم مژد سب اول بخت

بارد رو بخوانند درود انست اللهم على عامي
هدد كل داء و دواء و بع كل علة و شفا و بده
بختن بار فانت بخوان بده این دعا را بخوانند اعوذ
بکلمات الله العظام من شر الشیطان هامان بعد از این دعا
را بخوانند اللهم الشفنی بنفاسک و دوائی بد و عیال غافنی من
کودکی از محله زم

کودکی از محل زم میخاید و میخند و از جمله مهم از محل
شریفترت و اقربترت بمحصل مقصود بدانکه چون
خواهد که در عالم و بهم داید و از عالم غیب چیز معاینه
کنند پس کایم بنزد ایشان به محلی را منصب منسوب کرده
اند همان کایم در همان محل و هم کند خواص از فکر و در
اشهر و در اول و هم مقعدا غار کند یعنی فکر خلیش در آن
محل بدار و آن محل خلاصت و این کایم را در آن حالت
بدل گویند بزبان و کلمه بگویند یا ایاک نعبد
یا ایاک نستعین درین و در جمله محسوسات و فاعل شوند و درین نزد
و در میان خفتن و بهم کنند و این کایم بگوید او ام ایمن
یا قریب و درین و هم در هر چه در خاطر بکنند همان و اند معاینه
شود از صلاح یا از ف و او این محال منتریت بسم
و بهم کنند و این کایم بگوید یا خالق یعنی یا خالق درین

و به نتعین
یا فتاح یا فتاح یا فتاح

در بیان سیر الله الرحمن الرحیم و تمهید باینکه

الحمد لله رب العالمین علی کل حال و الصلوة علی رسوله
فی کل مقال بعد از حمد و الصلوة می گوید بندۀ درویشان
بلکه خاک زوید است آنکه ایشان فقیر حقیر بنوا اللہ بنی امین
الانصار فی القادری الجشتی بصر الله بعیوب نفسه جوان
دیدم که طالبان اهل تصوفی قصه تمام و گواه شش بیغ
دارند که چند سراسر صوفیه یاد گیرند تا بمقصود در رسند و
این تألیفی را رساله شطاریه قاوریه نام نهادیم چون سائران
راه احمدیت و واصلان راه محمدیت ازین کلمات بهره یابند
شوائب جنبل و اجرجیل در دیوان الیهی شیت شود و این دعا
اللہ علی الخیر فاعله باشد درین رساله چند فصل از اسرار الله
آورده ایم تا هر که این را پیشوائی خود سازد او بمقصود رسد

در بیان سیر الله الرحمن الرحیم و تمهید باینکه

در بیان سیر الله الرحمن الرحیم و تمهید باینکه

رسد زیرا که کلمات مرشدان یک از منجیات الهی است بلکه
چون مرشد نباشد و همین کلمات پیش گیرد با صلاح خویش
گوید بیان فرموده اند طالب صادق بصدق و زود ورد
سازد البتہ بمقصود در رسد که گفته اند القلم احد السائرین
فصل اول در کیفیت سلوک بدان اسمعزل الله
الی مراد مستقیم که راه حق و مفاد باطنی طریقت است و
تا آنکه تصفیه و تزکیه و تجلیه شود اندیش حصول شریعت
تزکیه نفس است و آن کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و
کم با خلق بودن و استقامت بر توبه ماندن و آن حاصل
نشد مگر بحاسبه کرد از خویش یعنی از اول روز تا آخر
روز کردارهای خود پیش قول و فعل و حرکت و سکونت
پیش دل عرض کند هر که موافق شریع باشد از آن تشکر
گوید و آنچه مخفی باشد از آن توبه کند و در ازاله صفات
دور گردد

ذکر باشد بعد در فرود و از می شود و انوار احوال شود
 نماید عود از انوار و حل شود آمد گاین و باین درین
 حال گردد هر که در سبت و چهار ساعت که در روز و شب
 آمد مشغول باشد و هر ساعات را در یابد و همه را در طاعت
 گذرانید باشد آنکه طالب صادق راه خدای تعالی باشد و مقصود
 در رسیدن این ساعت را به هر من ساعتها بداند چنانچه در خبر
 هست *ان تفکر ساعة من خیر من عبادة سبعين سنة*
 و در خبر دیگر آمده است *ان ثلث ساعة جعلها طاعة اربین فکر*
 و ازین طاعت تقابل باطن در پاس انقاس و در خفی مراد است
 ای عزیز تنگی نفس سخت تر از آتش است چه چیس نفس شخم
 که در دل است می گدازد و خناسی بر سو بدانی دل نشسته است
 او را نشکر می گرداند و هفت بشریت محو می گردد و عود می
 از انوار تجلیات حضرت قدس در باطن طالب فرو می

فرو می آید و ازین جا خبر بذات حاصل آید و نفس
 هفت دل گیرد و دل هفت روح گیرد و روح هفت سر گیرد
 و سر هفت حق گیرد که *ان تصفوا باوصاف الله این جاد است*
 و هفت و تجلی روح رو نماید من زل رفیع و مقام شرفی است
 درین مقام خلافت است و هر چنانچه بدو می فرماید
ان تصفوا باوصاف الله این جاد است
 و هفت قلبه و غلبت روحه فامر بیده امر الله بید
 ذالک ای صوفی یفعل کیف شاء بازنه دست و هفت طهر
 چه بیند و گوید و کند با مراد باشد این را از صفای گویند نه
 اتحاد چه مذ طرب اتحاد و حلول باطل است که الحاد با الحما
 چون آهن در آتش افتد هفت او گیرد با مسمی با سم او شود
 و هر چه از آتش صادر شود از او نیز حاصل آید و هوا
 الا حراق اما عین آتش نباشد گاه باشد که از لاهوت

درین مقام خلافت است و هر چنانچه بدو می فرماید
ان تصفوا باوصاف الله این جاد است
 و هفت قلبه و غلبت روحه فامر بیده امر الله بید
 ذالک ای صوفی یفعل کیف شاء بازنه دست و هفت طهر
 چه بیند و گوید و کند با مراد باشد این را از صفای گویند نه
 اتحاد چه مذ طرب اتحاد و حلول باطل است که الحاد با الحما
 چون آهن در آتش افتد هفت او گیرد با مسمی با سم او شود
 و هر چه از آتش صادر شود از او نیز حاصل آید و هوا
 الا حراق اما عین آتش نباشد گاه باشد که از لاهوت

بملکوت آرند و از ملکوت بملکوت کنند و گاه بود که باطن او در عالم
بود و ظاهر او بملکوت و این مقام حضرت رسالت بنانه علی الله علیه
و سلم که کن مع الحق و مع الخلق ای با ظاهر هر مع الخلق و
با باطن مع الحق بحيث لا یشتغل ک الخلق عن الحق و
الحق عن الخلق این مقام اقتضای هدایت و ولایت
و شیخت جز درین مرتبه تصور ندارد که شیخ هو الکائن و
البائین و مقام شیخت بالاتر از مقام ولایت است چه ولایت
هو الفناء فی الله و البقاء بالله و الظاهر هو من الله و صفاته و
الشیخ هو التفرع فی عالم الملك و الملکوت باذن الله و امره و
بر نفس و شیطان جز با اتجا و مدد و سیر طفره نباید در جمیع
امور و کارها بپیر و مرشد را حاضر تصور کنند و روحانیت
شیخ بکلیه از خود غالب ندانند چون ربط و دل بامر شد باید
بکمال رسید آنچه دور باشد هم از سر پدید آید و آید هر

و آید هر چند اساس کار محکم تر مرتبه او بلند تر و هر چند
باجوب ملاقات دیرتر اشتیاق غالب تر و لذت بیشتر یابد
که طاری بر سوار قدم باشد و خطرات نگاه دارد و خطرات چهار
اند یکی جسمانی دوم ملکوتی سیوم شیطانی چهارم نفسانی
علامت روحانی آنست که محبت و شوق و اشتیاق و طلب حق
در دل باشد و علامت خطرات ملکوتی آنست که حرص بر عبادت
و حسنات باشد و علامت خطرات شیطانی آنست که قصد
بر معاصی و منافی و خلاف رضای حق در دل باشد و علامت خطرات
نفسانی آنست که حرص بر شهوات و لذات و خوشوقتی
حفظ ظاهر عاجله در دل باشد باید که طلب حق مستغرق در دور
گردد و خطرات روحانی را قرار دهد و بعد در عبادت و ذکر و فکر و حضور
و شوق و خشنودی می باید در ذکر و فکر مشغول باشد و هر قدر
که با فکر باشد فتح باب کند دیگر باید دانست که دل چه شکل دارد

که معرفت او اساس افعال صوفیه هست چنانکه شکل دل شکل
صورت پرست معالقی بجانب جیب است که مقتدر روح حیوانی
است و دهن او معلو اعلق دارد و روح انسانی که از احکام
نفسی ناطقه گوید و روح الروح و روح الاعظم و فیض الحق
صوفیه گویند و الموت عباده را عن قطع تعلقی من طاه البذر
فهو فیض الحق سبحانه و امر من امور و نشان من شیء
و هو غیر مخلوق اما چون طالب صادق در ذکر کلمات و دل
ضرب کند از حرارت آن ضرب آنچه شمع و خط بر کرد دل نشسته
و دهن دل بسته است در گذر آید و سوخته شود هم از این
گفته اند چون ذکر از ذکر فارغ شود هیچ حس نفس کرده
مراقبه کند و نفس را آهسته آهسته بگذارد و در حالت ذکر
آب بخورد تا پیسه زود گذشته شود و در روی دل هفت
بهره اند و هفت پرده دارد و جانب راست او لشکر رحمانی

رحمانی است و بهلوی جیب او لشکر شیطانی است و بهلوی
بهره ی کو طری دارد اول ذکر گوهر دوم عشق سوم محبت
چهارم سر پنجم روح ششم معرفت هفتم فقر است و دل
را بدین سبب گنج خواند و خناس موکل آن گنج هست
و دل دوسو راخ دارد و هر دو سولخ دل را خناس فرو
گرفته پس غلبه موت نشسته و بر طرف و هشت و قرارگاه
خود ساخته و قنوره خناس مثل ازدها است و خرطوم خاری
دارد بر زطر طرگاه دارد که مرید طعام از نا وجه بخورد آن
خناس قوت میابد و خرطوم زهر الوده را بر کرد دل میگرداند
و آن زهر در دل اثر میکند پس خفلات محبت فانی و جمله
افعال از پیوستن دل عرض کند و سیاه و بی از آن حاصل آید
پس طالب را باید که بیاسن انفس بدگر چلی و خفی مشغول
شود خناس طبعی گردد و این کو طرها بوضی خود باز آید

الکلیه و خلاصه باینکه اول وصفی که ظاهر کرد و آن است که از کل
وجود موجود منفرک گرداند چنانچه **اَنَا مُعَلِّمٌ لَا ذَرْبَ لِي وَكَذَلِكَ**
حاصل شود **سید** باشد ای **ذاکر** مدام از تفریق دوری بمان تا
نشوی بیکر ظاهر و غور و نفس و روح و دل تا نگرند یکی
و احد نشود **ذاکر** و مذکور **دویم** وصفی که طریقت ظاهر شود
و آن آنست که همیشه شوق و اشتیاق و درد و خیرانی باشد و قوا
خود با خواست موی لازم گیرند **سوم** وصفی که طریقت محبت
ظاهر شود و آن آنست که راضی باشد و همه حال را صواب و خوب
چهارم وصفی که طریقت سرسید آید که از لذت و مایه بند را
اکلایی و عذیبی و صفی که هر روح پیدا آید که ساعتی از ساقا
که بالا گفته شد از طاعت حق خالی نباشد **ششم** وصفی که طریقت معرفت
پیدا آید که هر چه گوید انرا گوید **هفتم** وصفی که طریقت فقر پیدا
آید که او مستغنی باشد از طعمه و از حق غیر حق چیزی نخواهد و

بنویسد و این مقام رضا و تسلیم است و ارادت خود و خود را در
رضا و تسلیم حق می داند پس در اینجا از **اَنَا مُعَلِّمٌ** فقر حق الله
جلوه دید یعنی چون صفت فقر بود و صفت غنا در آید و حق
الْعَلَمِ الْمَحْمُودِ و **اَنَا مُعَلِّمٌ** فقر او درست شود و از این بیستم
و بیست و یکم و بیست و بیست و یکم و بیست و یکم ظاهر
گردد و چون **ذاکر** درین منزل رسد از خود بی خود و بی
خبر و فارغ گردد و دیگر صورتی که در هر کماله گوشت است
بلکه دل کو طریقت و اصل کو طریقت نور است و آن نور خدا که غر
و جل است **لَمَّا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ أَيْ نُورُ ظُهُورِهَا وَظُهُورِ أَهْلِهَا و در خبر است
أَنَا مَنُورُ اللَّهِ وَأَمَّنُ مَنُونُ مَنُورِهِ و مراد ازین نور
روشنی است این عزیز الله تعالی با ارادت و مینت خود قوا
تلا و جلالت خود را شکار کند اول نور محمد صلی الله علیه و سلم بیا

بیافرید و فرخی آن نور عشق از در راه بود و چنانچه
حق تعالی میفرماید **لَا يَسْتَعِجِلُ الْاِثْمَ وَالْاَسْمَانِ وَلَكِنَّ**
يَسْعَىٰ فِي قُلُوبِ عَبْدٍ اَمْوٍ و پیش باز در یک سال در قبضه قدرت
خویش پرورش داد و کلمه محبت میخواند **يا عَليُّ يا اَبَتَیَّ**
عَشِيقُ وَ حُبُّیَّ وَاَنَا عَشِيقُكَ وَ حُبُّیَّ و درین سال
هر ساعتی که بار منظره نظر گرفت و کشف انوار تجلی میفرمود
و باز در یک سال دیگر از قبضه قدرت خویش جدا گردید این نور
الهام کرد **اَللّٰهُمَّ سَبِّحْهُ وَاَمُوْا لَیْسَ بِنَبِیٍّ وَاَطَاعَتِ فِرَاقِ**
تو نیست چندین هزار سال بعشق محبت خویش پرورش
و لایم جدا نتوانم فرمان آمد که ای بنده مرا با خواست خود
کار نیست ما را از بهر نظر از روحانیت خود آفریده ام بعد
از آن نور را از در فراق و جدایی آن از دیده روان شدند و در
یابی گشت که از این حیوان و عین الحیاة خوانند پس جمله موجودات

موجودات از آن نور سپید شدند باز حضرت آن نور را چند
هزار سال در عالم الغیب پنهان داشتند تا خال آدم علیه السلام
جهه کردند و خبر کردند چنانچه در خبر است بعد از آن سر کباب
محمد مجتبی آفرید و طلاق سینه بست آن گنج دل را در آن نهاد
جمله اسماء و موجودات را معلوم گردانید و تشریف خلافت
از زانی فرمود و جبرائیل را فرمان شد که در میان بهشت نخیله
پیش درخت گندم بنهد و آدم صغی علیه السلام را بر آن تخت بنشاند
باز فرمان شد که همه فرشتگان سجده کنند و سجده کردند مگر ابلیس
حق تعالی تا میانه قهر میزد آن آتش بیدار شد نام او شیطان
می نامند و آدم علیه السلام متعجب ماند که این را توفیق بجا چون
فرمود البتة مخالف ما خواهد بود آدم علیه السلام مدح و ستایش شد
بعد از آن گنج در قالب شکوتهای جبرائیل را فرمان کرد در مقام آدم
آدم فعلی بزی تا قدرت مالیه ببلد چون دم نفس در دهان رسید

حق تعالی آن دم را دو قسم گردانید قسم اول در سر جای گرفت
از عقل خواند قسم دوم در وسط جسم فرو رفت از آن نفس خوانند
زود آدم علیه السلام پیش از شد حضرت رب العزت در قالب آدم
نشینی چنین کرد که گردانید یکی در سگی دوم غلظت سیوم جانم
چهارم طاهر پنجم ماسکه ششم زافعه چون وصفی نفس
در جسم کار فرمایان شد که سگی اش کرد و حضرت آدم سر برآورد
دید درختان زیبا خوشه دار خوشه او برفت و بنجور در جمله قالب
مبارک گوشت و خون شد و از غنای ماهی گندم با نفس مرکب شد
و جسم را قوت حاصل گشت و چون بدین اعضاء دیگر تکامل الهی
در آن جسم بواسطه ماهی گندم موجود شدند اولی خون پدید
از خون چند اعضاء دیگر پدید شدند چنانچه کرده و جگر و سبزه
و شش و آلت دیگر که در آن جسم اند و یقین باید دانست که صلاح
آن مضافه که مغز روح حیوانیت صلاح او طاهر صلاح جسد است

است و ضار او طاهر جسد است که قال ایحیای الله جسدکم
ان فی جسد ابن آدم کمطعمه اذا صلیت فلیک سائر الجسد
و اذا قسدت فسد سائر الجسد و سائر الجسد یفسد
فکرم طریق دل کند و حقیقت آن جوید که بعد بطول او آید و
در حکایت بزرگان مشهور است که من خرج عن سفر الی الله
ابن سیر الطاهر النونی باید دانست که انفس فی الله
بعد از انفس الخلائق گفته اند اما سه طریق از آن طریق است
اقرب گفته اول طریق اخبار است و فی بکشت طوطی و هو
و تلاوت قرآن و حج و جهاد است و نونگان این طریق در آن
طویل اند که بمقصود رسیدن دوم اصحاب بجاهدات و ریاضات
در تبدیل اخلای زبیه و تزکیه نفس و تعفیف دل و تخلیه روح
گویند هذا طریق الانبیا قالوا یصلون یقعدون یقعدون یقعدون
و سیوم اصحاب شتادند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق

طریق

برهنند که اینان جز شوق و اشتیاق و شکر و ذکر و تضرع
فانوار شوند و چون تضرع فی البدایات اکثری از غیر طریق
انوار یافت و نیز کس نفس و تنه و دل و تجلی روح مشغول
باشد و کثرت و کرامات بجز بخت غیر استقامت مؤمنان و قبل
آن مؤمنان و بعد وقت ایشان نباشد و این طریق از آن دو طریق
اولی طریق الی الله است و اصل این طریق شطاریه اند
اول توبه و تضرع عن کل مطلوب ماسوره که طوبی موت
دوم از طهر و طهر و تضرع عن دنیا و عن محبتها و مناه
عها و شهادتها قبلها و گذر که طوبی موت سیوم الله
ثقل و طهر و تضرع عن الأسباب که طوبی موت چهارم انوار
عش و طهر و تضرع عن الشهوات النفسانیة که طوبی موت
پنجم لغز است و طهر و تضرع عن محالطت الحلق با الله
نیز و این لا یقطع که طوبی موت ششم التوجه الی الله

الله و الله من ماسوره که طوبی موت هفتم طهر و تضرع
ولا محبته و لا مقصوده الا الله یفتم النفس و طهر
تضرع عن حفظ النفس باجتهاد که طوبی موت هجدهم
انوار هفتم ششم از طهر و طهر و تضرع عن استغناء نفس
بالذخیر فی رضا الله تبارک و تعالی و التمسیم از طهر و تضرع
زلیله و التمسیم الی الله تبارک و تعالی که طوبی موت
طوبی موت نهم از ذکر و طهر و تضرع عن ذکر ماسوره
الله که طوبی موت دهم از طهر و طهر و تضرع عن قول
و انقوت این لاجول و التمسیم عن المعصیه و لا قوت علی
الطا عتیه الا بالله که طوبی موت **شرف و ذکر** شطاریه این
است که جود بخواند که شروع و کند اول به این ذکر محل علی
جده کند که او از کسی نشود و ظاهر و باطن طهر و کامل آرد و آن
غل و وضو و جامه و جامه پاک و محال پاک دوم عطریات

سوخش در حال ذکر که ملائکه و ارواح بان انس دارند و میگویند
 مریم یا بسم الله در حال ذکر بشنید چه اسم روی قیله آوردیم
 هر دو دست بر رانها دارد و انگشت سیاه را در حال نفی
 بر دارد که اشاره بر طه است و شبت است ششم بنف خالص و
 مطلوب را در خاطر و هم کند مقسم حاضر دارند و ششم
 ذکر را با حرمت و هیبت و تعظیم بگوید نهیم توجه تمام کند
 با حق تعالی و از غیر حق بکلی اعراض نماید تا آنکه خلق او را
 دیوانه گویند بعد از آن بگوید که تو حید یحیی و خفی مشغول
 شود و در نفی ماسوی الله سعی نماید بلا خود را نفی کند و چون
 خود را نفی کرد از زمان نفی ماسوی الله حاصل کرد و در طه
 اشبات حق کند و حق حاضر و ناظر داند و هر وقت و هر ساعت
 از مشغولی ذکر خالی نماید و از ذکر گفتن بناساید تا ذکر و ذاکر
 طه و میگوید که در این مژگو چنان دیگر نماید و در ابتدا

ابتدا ذکر مبارک **لا اله الا الله** بگوید و هم بار محمد رسول
 الله را بگوید باز چون ذکر غلبه کند همین نفی و اشبات گوید و
 انواع و در فصل دیگر بیان کرده شود و اسماء از کار بر سه نوع
 اند اسم جلال و جمال و اسم مشترک چون صفت رحمت و ذکر
 نشسته و خود بینی در خود مگر و با اسم و اسم جلال مشغول شود
 تا نفی مطیع و متقار و شود مثل یا قهار یا جبار یا متکبر
 ذاکر در خود تواضع و انکساری و ذاکر اهی بیند با اسماء جمال
 مشغول یا مالک یا قدوس یا سمیع یا علیم و باز با اسماء
 مشترک مشغول شود یا سلام یا مؤمن یا مطمئن یا مبین مشغول
 از ذکر این بزرگوار مشغول گردد تا دل مصفا شود و ذکر درون
 دل قرار گیرد و مقام ذکر بنویسد تلویین است و صد هم مقام
 نمکین است که آن اسم ذات است و ننود و اسماء صفات اند
 تا در ذکر اسم و صفات است در عالم تلویین است چون بگوید اسم ذات

رسید از تابش لفظ الله الله الله وجود فانی سوخته شود
و محفل گردد اینجا انشاء فی الله حاصل آید و این عبارت از
مخوش فانی وجود فانی است و چون فانی شود بدو بقایا بد
پس مرید صادق را باید گویی که اول را قرار نداده باشد تا نشانه شود
دل منور و گزیده شود حقیقت اشیا و برکشود و به عالم ارفع
ملاقات شود و در حقیقت و شهود حق و ربی منزل فتح شود و در
نیز فواید اندک هستی که زبان بگویند مانند معنی آن اسم وردی
گذارد چنانچه کیفیت مراقبه درین منزل به عرض من و اشارتی از دیگر
و فکر گفته خواهد شد و بسط آن در فصل دیگر خواهد آمد تا طالب دل
مشوق و اشتیاق غالب آید و فکر را کلام نگوید و گویند ازین
باید الحمد لله علی ذلک و به استعانت **فصل در بیان شرط**
و غیر شرطی که بالا گذشت **فصل اول در بیان شرط دیگر**
و اسناد دیگر و ادوات دیگر با نواح مختلف بداند شرط دیگر آنست که

چون طالب خواهد که دیگر کند خواه تنها خواه بجماعت اول ده گز
این درود گوید اللهم علی عی محبت بعد و کل ما ذکره الله
و عقل عن ذکره العافیون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و دوم گز استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب
الیه و کلمه تمجید بن علی علیه السلام و سه بار سبحان الله و تسبیح
و سه بار الحمد لله و تسبیح و سه بار لا اله الا الله و تسبیح و سه بار
والله الاکبر و بعد تسبیح و سه بار و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم گوید و هفتاد گز بگوید یا الله یا الله یا قوی
یا قیوم یا رحیم استغفر و سه بار این آیات بخواند فاذکر
بی اذکر و کلمه و انشکر فی و لا تکره و تسبیح و این آیه
بخواند و الاطهر الله و اوجد لا اله الا الله الرحمن الرحیم
و سه بار این آیه بخواند و اذ اسألک عبادتی عینی فانی و تسبیح
اوجب دعوه الحاج اذ اعان فانی لیسئلی و اتوب و تسبیح

بعد از آن که در گزین تمام گروه با شایان دعا بخوانند اول فاتحه و خلاصه و
درود بار خدای جمیع و لذتشان کل کافه اهل اسلام از تمام و عام
مخصوصاً حضرت سلطان الاولیاء مخدوم عبدالقادر الجیلانی
رحمه الله علیه و از شاه تا بجهت سلطان الانبیاء و سید
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و جمیع اهل بیت و جمیع مشایخ و بزرگان
خویش بخوانند و حاضران جماعت و سلامتی باد شاه و مسلمان و
کشایان و کارها و مقهوری اعدا و تکیه بر دواعی است و سبح الله
الرحمن الرحیم الیهی بجلال قدس و بجلال شکر و بنظر
الاولیایک و حرمت الی اقصایک و بنظر الی متناهیاتک
و بجلال الی عالیاتک ان تنور قلوبنا بنور معرفتک و نجعلنا
من اهل جنودک حتی نبصر للناس بآثار انوار و کرمی
لنا اخرج دار الاسرار اللهم شرفنا بمناجده جمالی و خلعت
و مللک و زرقنا نعت لعلایک و احسن فی فی زمره اولیایک

[illegible]

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قُلُوبَنَا مِنْ مَحَبَّةِ الدُّنْيَا وَبِقَرِّهِمْ نَبِيَّكُمْ
 اللَّهُمَّ زَيِّنْ قُلُوبَنَا بِطَاعَتِكَ وَبِوَالِدَتِنَا بِخَيْرِكَ وَ
 قُلُوبَنَا بِمَعْرِفَتِكَ وَوَقِّفْنَا بِرَحْمَتِكَ وَبِتَوَكُّلِكَ وَطَاعَتِكَ
 اللَّهُمَّ مَرِّقْ قُلُوبَنَا بِحُبِّكَ وَحَقِّقْ جَنَانَنَا فِي قُلُوبِنَا
 وَتَبْنَا غُفْرَانًا وَلَا تُخَوِّنَا إِلَّا فِي سَبْقِ نَابِ الْإِيمَانِ سُبْحَانَ
 رَبِّكَ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَفْقَهُونَ وَرَسَلَهُمْ عَلَى أَمْرٍ سَيِّئٍ وَ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ **أَمَّا** ابن بودشهر **ذكر** در بیان
 افتاد اما اسناد **ذكر** آخر است که نقلی **ذكر** و اسناد **ذكر** از کلام
 مجید و اخبار رسول الله علیه السلام ثابت شده است قال الله
 تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا لسا سبيلنا
 اي قولوا لا اله الا الله وقال جبري عليه السلام قولوا لا اله الا الله
 عليه السلام حتى تكونوا لا روي **ذكر** جمله اصحاب بنی رسول
 علیه السلام علیه السلام بنده رسول الله علیه السلام فرمود

فرمود هل فيكم غيري اي اهل الكفر قلنا يا رسول الله فاما
 مننا **الاصحاب** عليهم السلام فقالوا بلى فقال زعموا اي قولكم
 فقولوا لا اله الا الله فقالوا اي قولنا ساعة ثم فرغوا
 رسول الله عليه السلام قال الحمد لله الله الله الله
 لقيتني هذه الكلمة وامرني بها ووعدتني عليه الجنة وكل
 لا تخليق ايمعا دلتهم قال ايستوفوا فان الله قد عرفكم
 وقولن انما بيننا وبينكم وبينكم لفتوا التابعتين من المتتابعين
 شيئا بعد شيئا الي زماننا وبرايه **ذكر** است که در روزي
 المؤمنين على امرتني ابن ابي طالب كرم الله وجهه كفت
 يا رسول الله دلني على اقرب الطريق الى الله وافضلها عندك
 فقال رسول الله عليه السلام عليك بحد ووقت **ذكر** و
 الله في الخلو والجلوت فقال علي رضي الله عنه هذا هو
 الاكبر وعل الناس **ذكر** و قال رسول الله عليه السلام

الله واز سبيلها على عباده

يَا عَلِي لَا تَقُومُ السَّاعَةَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ مِنْ رُؤُوسِ اللَّهِ
 اللَّهُ فَقَالَ عَلِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَيْفَ لَوْ كَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غُثَّ عَيْتُكَ وَأَسْفَعَ مِنْ حَيْثُ
 أَقُولُهَا شَأْنًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَافِعًا صَوْتَهُ
 مَعْرُضًا عَيْنَيْهِ وَعَلَى رُءُوسِ اللَّهِ عَنْهُ سَمِعَهُمْ يَقُولُ عَلِي لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَبَنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَّبِعُونَ فَأَجَارَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَلْقَى بَعْضَهُمْ ثُمَّ لَقِيَ عَلِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَحَسَنَ
 الْبَغْرِي وَهُوَ لَقِيَ حَبِيبَ الْعَجَمِيِّ وَهُوَ لَقِيَ دَاوُدَ طَائِي
 وَهُوَ لَقِيَ مَعْرُوفَ الْأَخْمِي وَهُوَ لَقِيَ سَيِّدِي السَّقَطِي وَ
 هُوَ لَقِيَ سَيِّدَ الطَّائِفِ جُنْدُ بَغْدَادِ وَهُوَ لَقِيَ أَبَا بَكْرٍ
 الشَّيْلِي وَهُوَ لَقِيَ أَبَا فُضْلٍ عَبْدَ الْقُرَيْشِيِّ يَمِينِي وَهُوَ لَقِيَ
 أَبَا لَفْجٍ بَوَسْطَ الْقُرْطُوبِيِّ وَهُوَ لَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ
 مُحَمَّدٍ قُرَيْشِي الْأَكْبَرِيَّ وَهُوَ لَقِيَ أَبَا بَكْرٍ السَّعْدِيَّ بْنَ الْأَخْمَرِ

الْحَسَنِي وَهُوَ لَقِيَ شَيْخَ الثَّقَلَيْنِ السَّيِّدِيَّ الَّذِي نَزَلَ بِهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ
 عَبْدُ قَادِرٍ الْحَسَنِيَّ الْهَيْلَانِيَّ وَهُوَ لَقِيَ لَازِمَهُ السَّعِيدِيَّ
 السَّيِّدَ عَبْدَ الرَّزَاقِيَّ الْبَغْدَادِيَّ وَهُوَ لَقِيَ السَّيِّدَ بْنَ الْعَدَا
 بَدِينٍ وَهُوَ لَقِيَ سَيِّدَ جَمَالِ الدِّينِ وَهُوَ لَقِيَ سَيِّدَ نَحْيَا
 هُوَ لَقِيَ سَيِّدَ عِدَّةِ الْقَوَّابِ وَهُوَ لَقِيَ كَشْفِيَّ الْأَمْرِ شَدِي
 السَّيِّدَ أَحْمَدَ حَلَبِيَّ الْقَاوِيَّ الشَّافِعِيَّ وَالشَّيْخَ الْقَنِيَّ وَالرَّشِيدِيَّ
 كَلْبَةَ الْقَوَّاسِيَّ وَجَمِيعَ الْأَذْكَارِ وَالْبَسْمِيَّ فَرَقَهُ الْقَاوِيَّ سَيِّدِي
 الْحَسَنَ الْقُرَيْشِيَّ نَجَاهُ بَابُ الْكَلْبَةِ وَأَجَارَنِي أَهْلُ جَارَةَ مَطْلَقَةً
 بَأْنِ أَجِيرٍ وَالْقَنَ وَالْبَسْمَ مِنَ الْبَسْمِ فَقَدْ سَمِعْتُ كَيْفَةَ الْأَسَدِ
 ثُمَّ تَذَكَّرْتُ كَيْفَةَ الْأَنْوَاعِ وَذَكَرْتُ الْأَذْكَارَ بِأَنْوَاعِ الْأَعْمَالِ
 بِأَنْ تَذَكَّرْتُ بِرَجَائِهَا رُفُوعَ هَيْئَتِهَا وَتَذَكَّرْتُ بِأَنْوَاعِ الْأَلْوَانِ
 مُحَمَّدَ الرَّسُولَ وَاللَّهَ وَذَكَرْتُ مَلَكُوتِي جُودَ اللَّهِ وَاللَّهَ وَذَكَرْتُ جُودَ
 قِيَّ جُودَ اللَّهِ وَاسْمَ ذَاتِ الْفَتْحِ اللَّهُ وَاللَّهَ وَذَكَرْتُ لَاهُوتِي جُودَ نَبِيِّ

نیت یقین و نیز ذکر زبان انسان است گوید و ذکر دل را ملکوتی
 گوید و ذکر روح را جبروتی گوید و ذکر سر را لاهوتی نامند
 و ذکر ناسوتی نیز بر چهار نوع است یکی خلقی دو حلقی سه
 خلقی چهار خلقی که از او گرد و رسیه گویند و ذکر ملکوتی
 الا الله که از او گرد و رسیه گویند و نفعی و اشبات با
 مطلق هو فیه نامند و آن نیز بر هفت نوع است یک مرتبی
 و یک رکنی دو مرتبی و دو رکنی سه مرتبی و سه رکنی چهار
 مرتبی و چهار رکنی و پنج مرتبی و پنج رکنی و شش مرتبی و شش
 رکنی و هفت مرتبی و هفت رکنی و ذکر جبروتی یعنی الله و ذکر
 لاهوتی یعنی نگو او این هر دو نیز بر هفت نوع است همچون
 ذکر ملکوتی اما ذکر یک خلقی نیز بر چهار نوع است اول که از
 جبروتیه و سر و رسیه گویند الله را از فرو نافی کنند و
 بالا برند به طرف راست بعد از در دل ضرب کنند بکلمه الا الله

الله را دوم گرد و بیان و جبروتیان و آن است که لا اله الا الله را
 از دل بکشند و نظر را آسمان نامند یفت الفی بر و الا الله
 در دل ضرب کنند سیوم ذکر ثانی و آن است که هر دو دست
 بسته نزدیک دهن بدارد و کلمه نفی را شروع کند و دست
 مشت بست بطرف هوا بامد نفی بر و بکشاید بعد از یازدهم
 در هوا دست بندد و در دهن ضرب کند بکلمه الا الله را باید
 که در وقت اخراج تنوی بجاورد و بزبان اشاره شود و
 در وقت ضرب بشنید قاعا و رین ذکر و در مرتب است و من اول
 بدانکه هر چه غیر حق است از دهن و از دل کشیدم و در هوا
 انداختم در زمین دوفم آنکه در حالت ضرب طلیعه اشبات انوار
 الهی از هوا گرفته و در دل انداختم و شش مرتبی حق را اشبات
 کردم الکونین ذکر در حالت سماع کند و کلمه نفی را بدست
 چپ از رسیه بردارد و در هوا اندازد و کلمه اشبات در دست

راست از هوا و دل ضرب کند و زمین نیز همان دور می‌گردد چنانکه
 ذکر قبل از اینست بطریق دیگر آنست که کلمه نفی را از زمین بکشند و
 راست بسته در هوا و از آن جاوار کنند و باز بسته کلمه را اثبات
 را در زمین ضرب کنند و باز بسته جیب را بر هم بین نوع کند و در زمین از آن
 تاثیر عظیم است بگشایش و اگر نیکو لایان حاضر شوند و با هم بگویند
 و اعانت نماید و صحبت اول اخلاص شمرند نوع دوم ذکر و خلقی
 آن نیز بر هفت نوع است اول از جلی و ضرب جلی اول و خلقی و
 ضرب خفی اول و خلقی و ضرب جلی اول و همی و ضرب و همی
 اول و همی و ضرب خفی اول و جلی و ضرب و همی اما اول و جلی و ضرب
 جلی آنست که کلمه نفی را از دل بآمد با و از بلند بکشند و بطریق
 راست بر وجه حلقه کند و کلمه الله را بطریق چهارم بر باز و دل
 ضرب کند بکلمه لا اله الا الله و زمین را در چند مرتبه است یکی آنست که در
 حلقه اول لقی گویند و در لقی دوم چنان داند که خود در هستی

۱۶
 هستی خود را پس پشت انداختند و انقطاع از ماسوی الله کردند
 قولاً و فعلاً سر و علانیه و نیز تصور کنند در حالتی دیگر که باشد
 یَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتَأَخَذُ الرَّبُّ بِالزُّبُرِ وَلَا يَكُونُ حَالَهُ إِلَّا غَافِلًا
 عَنْهُ تَعَالَى وَلَا لَا يَقْدِرُ شَيْءٌ وَ يَخْفَى الْقَلْبُ وَ يُوْجِبُهُ إِلَى اللَّهِ
 الْمُحْضَرُّ وَ يَحْفَظُ عَنِ الْخَوَاطِرِ طَرِيقَ الْبُحْبُوحِ وَ يَفْعَلُ التَّوْقُفُ
 إِلَى الشَّيْءِ الْمُرْتَبِعِ فِي ذَلِكَ أَيْ فِي حَالِهِ الْإِقَاءِ الْخَوَاطِرِ وَ خَفِيَ وَ
 ضرب خفی آنست که کلمه نفی و اثبات را است گوید بر سرستند مذکور
 و اداء جلی و ضرب خفی آنست که کلمه نفی را بلند گوید و کلمه
 اثبات را است ضرب کند بر سرستند مذکور و اداء خفی و ضرب جلی آن
 است که کلمه نفی را است گوید و اثبات را بلند ضرب کند بر سرستند
 گذاشته لا اله و همی آنست که نفی و اثبات را در و هم خیال نماید
 اداء خفی و ضرب و همی آنست که نفی را است الا نماید و اثبات
 را به هم ضرب کند اداء و همی و ضرب خفی آنست که نفی در خیال

گویند و اثبات را استوارند و دل مزب کند **نوع** سیم سه حلقه
 آنست که کلمه نفی را با مضافاتی گفته بر استوار باز بیاورد بعد
 کلمه الله را از چپ بر استوار بعد اثبات را در دل مزب **نوع**
 چهارم چهار که از اول و دوم و سیم و چهارم کلمه الله
 از تانی یا از دل یا مضافات سومی و علوی از طرف راست و چپ
 بعد کلمه الله را از چپ بطرف راست آورد و از راست به او برده
 و در دل مزب کند **نوع** پنجم را در یک و دو و سیم و چهار و پنج که
 از اول و دوم و سیم و چهار و پنج کلمه الله را مثل حد در دل یا از چپ
 مزب کند **نوع** ششم را در اول و دوم و سیم و چهار و پنج و دو
 مزب آنست که کلمه اثبات را در استوار و در دل مزب کند و دیگر
 ذکر سه رگنی و سه مزب آنست که کلمه اثبات را در استوار و چپ
 بر و در دل مزب کند و دیگر چهار رگنی و چپ مزب آنست که در
 راست و چپ پیش و طرف دل مزب کند کلمه اثبات را دیگر ذکر پنج

پنج رگنی و پنج مزب آنست که در استوار و چپ و پیش و بالا بعد
 در دل مزب کند و دیگر ذکر شش رگنی و شش مزب آنست که راست
 و چپ و پیش و پس و استوار و در دل مزب کند و دیگر ذکر هفت رگنی و هفت
 مزب آنست که در استوار و چپ و پیش و پس و بالا و در طرف دل
 پیش از مزب کند در شدت تاثیر تمام است و باین الله گویند
 دو رگن در ذکر باشند و غیر این فتح نشود و ذکر بی بی فکر دل باشد
 آن ذکر بمقصود نرساند و در تصور و لامع بود و لا مطلوب بود و لا مقصود
 و لا موجود **نوع** هفتم را در الفنا و البقا بطرف آخر یعنی
 ذکر آورد و بر دهم نوع است و ذکر هو که بالا رفته غیر این چند
 نوع هر یکی طریق است **نوع** اول آنست که زانو بی راست
 استاده و در زانو بی چپ بکشد چنانچه در حالت نماز میگذارد
 اول مزب کلمه اثبات را در زانو بی استاده مزب کند **نوع** دوم آن
 است که بنشیند و بر هر دو زانو استاده شود و سینه را در حالت

مرب پیش برده مرب کند دوم در دل مرب کند این ذکر نشین از آن
بند است نوع سوم آنست که استاده شود و پای راست
پیش دارد بعد رکوع کند در آن حالت طرف زمین بسینه مرب کند باز
سر برآورده در دل مرب کند نوع چهارم آنست که چهار مصحفی کند
در چهار جهت بنهد راستا و چپا و پیش و سر را خوا اول در مصحفی راستا
مرب کند یا حتی گوید در چهار یا پیش و در مصحفی پیش یا سجده
و در مصحفی زانو یا علیه السلام تصور کند و یک مصحفی و از کرده پیش خود
بدارد و مرب اول طرف مصحفی و مرب دوم طرف دل کند نوع پنجم
یک گانه از آنست که مرب اول بزرگه آغوش کند مرب دوم در
دل کند درین گشت باطن شود اما با یک گس سر برنگوید نوع ششم
ذکر فنا و بقا آنست که ستانه بغلط یک ضرب راست او یک مرب در
چهار نوع یعنی ذکر فنا و بقا هم ذکر محو سیاهی آنست آنست
هر پنج انگشت بر پیشانی خود نهد و بگوید **لا اله الا الله** باز بر گشت راست

راست نهد و بگوید **لا اله الا الله** و بر گشت چپ نهد و بگوید **لا اله الا الله**
و در دل همان پنج انگشت بنهد و بگوید **لا اله الا الله** نوع هشتم فنا و
بقا در حالت مشی اقام یقوت قدی بنهد و بگوید **لا اله الا الله** ذکر حیرتی
یعنی اسم ذات میگویند ذکر فنا و بقا است چنانچ ذکر میگویند بیانی
کرده شد همچنین با انواع مذکور حیرتی هم ذکر کنند لفظ **الله**
الله یا **یا الله** بزیان گوید و در دل یا **احد** یا **صمد** و هم کند و اگر اسم ذات
را با حرفی بنماید و اسمان صفات را با او ذکر کنی چنانچه **یا الله یا**
رحمن یا رحیم و در دل بگوئی **یا الله** و در راستا یا **رحمن** و در چپا یا **رحیم**
و اگر خواهد در راستا یا **احد** و در چپا یا **صمد** و در دل یا **الله** یا **راستا**
یا **سجود** و در چپا یا **قدوس** و در دل یا **الله** و برین نوع جملة اسماء
صفات را با اسم ذات ذکر کند و هر حاجتی که باشد بواقف آن حاجت
بلغ و معنی اسم صفات ذکر کند حاجت زودتر برآید و سبب ذکر **یا الله**
آنست که هر چه نوارد از دل بگشت و بطن را راستا و لفظ **الله** را در دل

یا رُوحُ اشأَوْ بقیه کند و در دل با رُوح الروح گوید در لاف و
 الاَنَّهُ مَجهول و در لاف الاَِنَّ اللهَ هُست و در لاف هُستی مَجهول
 مَجهول و در لاف هُست و در لاف هُست و در لاف هُست و در لاف هُست
 که مَجهول و در لاف گوید و در دل و در لاف مَجهول و در لاف مَجهول
 که مَجهول است گویند بفتح و او گوید و در دل و در لاف مَجهول
 و او دیگر و حال خروج نفس بفتح و او تصور کند و در حال در
 آمدن نفس مَجهول و او تصور کند و در لاف مَجهول و در لاف
 پرسیده شود که ریم اخذت النفس و از سَنَسَنَهَا یَقُولُ الْعَبْدُ
 یا رَبِّ اِنِّیْ ذَکرْتُکَ بِقَوْلِ کَلِمَةٍ مَّا عَندَ اخِی النَّفْسِ وَ اَرِیْنا
 لِحَاذِ کَرِّ بَرِّیْ عَلی ذات اذا سَمِ الله الفی و لام طری کند و
 را سحر کند و در لاف مَجهول و در لاف مَجهول و در لاف مَجهول
 و در دل و مَجهول گوید یا مَجهول مَجهول و در لاف مَجهول
 گوید و در لاف مَجهول مَجهول مَجهول مَجهول مَجهول مَجهول

حرب گند و درگاه الهوتی پیش هم بر یک پاس جبروتی است و تا شیران گند
 ملکوت و حضور و حضور و ملائکه الهوتی و گنفر اوج هر روحی که
 باشد و در راستا بگوید سبح و در چهار گوش بر طرف آسمان و آسمان
 نیک و در دل حرب گند و روح دیگر که بر دفع امراض و اسقام و
 اوج بگوید در راستا یا اَحَد و در چهار گوش و در طرف آسمان
 یا و نَش و در دل حرب گند یا فَرَجِی و اسب یا اَحَد یا اَحَد بر زبان
 گفتن حقایق اینها را است و است بینا بگوید یا اَحَد و شما یا اَحَد
 دیگر یا اَحَد یا اَحَد بر نشاط و سبزه بر حلقه طرف راستا بخار کند یا اَحَد
 و سر را بگرداند و در دل حرب گند یا اَحَد و در زیر فتح امور است
 بعد از نماز و در هر گز بر طرف راستا یا اَحَد و در طرف چپ یا اَحَد
 بگوید یا آسمان یا وَهَّاب و در دل حرب گند یا اَحَد و در گنفر قبول راول
 بار یا اَحَد یا اَحَد است و بسیار بگوید و بطرف آسمان بگوید یا اَحَد و در
 دل حرب گند یا اَحَد و از روح بعضی گویند که در گنفر یا اَحَد

الله بدین سند مذکور یعنی دو مرتبه و سه مرتبه و چهار مرتبه
 بگوید با سکون قاف و در آخر در مرتبه دل حقیقیه بیا و مسلم
 گوید و اگر بر این درازی عمر و دفعه جمیع بلیات و دفعه باطن
 که در آن اسم اعظم هست و ذکر آن به الکرسی برین نوع کند اول در
 دل الله عز و جل و سر را بکلمه لا اله الا الله بگرداند خواه یک حرفی خواه
 دو حرفی و الا حق را در دل عز و جل و بعد اسم الحقیقی راستا بگوید
 و القیوم چنانچه برین طریق هزار مرتبه بگوید امید است که گشتی مکتوب
 شود و درین ذکر مشغولی و سبلی هر دو اند البتة تا شمریدن اما کار
 کردن شرط نیست و اگر بر هر گشتی روح رسول الله صلی الله علیه و سلم با تقدیر
 راستا یا محمد چنانچه در دل عز و جل یا رسول الله ذکر اسم شیخ یعنی
 یا شیخ یا شیخ یا شیخ یا شیخ بگوید باید که حرفی اندازد و گشتی را در
 بود و لفظ شیخ را در دل عز و جل بگرداند و اگر درازی عمر بمجموع جمیع حاجات
 باوقات خمس بگوید البتة بر این بعد از فجر و بعد از عصر و بعد از غروب و بعد از طلوع

یا زبار و بعد از ظهر و بعد از غروب و بعد از طلوع و بعد از عصر و بعد از
 الشفق الرجیم یا زبارت و بعد از غروب و بعد از طلوع و بعد از عصر و بعد از
 نوبت و بعد از غروب و بعد از طلوع و بعد از عصر و بعد از طلوع و بعد از
 که این اسم مشغول شود حق تعالی بکرم خویش قبول فرماید و
 دعاء و مستجاب شود و عنقریب بمقصود و رسد و اعلم ان
 جمیع الاذکار را با اولی و اولی علیه الذکر و بعد از آن قلب و ذکر خداوند
 کل اللسان علی الذکر و بعد از آن قلب و ذکر اسم الله تعالی و بعد از
 قلب و ذکر اسم الله تعالی و بعد از آن قلب و ذکر اسم الله تعالی و بعد از
 الحقیقی و ذکر اللسان لقلقه و ذکر القلب و سوسه و ذکر
 الشریح و ذکر حدیث و ذکر حدیث و ذکر حدیث و ذکر حدیث و ذکر حدیث
 بین کل واحد و رحمت و خدایت و بعد از آن اهلها و بعد از آن
 طهارت البدن و النفس و التوجه و التوجه و التوجه و التوجه و التوجه
 کار و امر و غیره بمحصل مقصود و مطلوبه البتة علی آن فعل

وَسُفَّلَ وَكُسِبَ كَانَتْ حَتَّى السَّلَاطَةِ وَالْإِمَارَةِ وَالْقَضَاءِ وَ
التَّجَارَةِ وَالْأَدْرِيسِ وَالْفَتَوَى لَا يَصْرِفُهُ شَيْءٌ فَأَتَتْهُمْ وَأَعْتَمَرُوا **فصل**
سوم در بیان کلمات مراقبه و وجه تسمیه او و انوار کدر
حالت ذکر و مراقبه پیدا شوند بدانکه کلمات مراقبه آنست که در
کلام و آیه که در کلام مجید در حالت برتو حیدر علمان کلام و آیه
تصور می گردن همین مراقبه باشد چند کلمات نوشته شده بدان
قیاس کند مراقبه اول و هو تعلم انیما انتم فانیما نزلوا فتم
وجبه الله انتم تعلم بان الله عز وجل اقرب الیه من اجل الو
رید و الله یکتب لکم و فی انفسکم افلا تعقلون طر آن مع
رئی سجد بنی ل الله حاکم ربی الله فاطر فی الله شاهد فی الله
معه مراقبه اسم ذات بخت زر مراقبه یا حی یا قیوم بخت نقره من
آینه مراقبه جمیع اسماء حسنی تلاوت کلام مجید مراقبه تصور قله
خوشی این رموز از رموزات مراقبات نموده شد تا اصلاح

اصطلاح این قوم بدانند و طالب راهیون بک مراقبه بسته است
و از سستی حق بهر حال و قضا خویش و جمیع کائنات محب و هر حال
و بهر جا که باشد اسم الله را در باطن گوید بی حرکت زبان اقرب الا
یام حضور باطن و صفاء اول دست دهد و وجه تسمیه مراقبه
که مراقبه مشتق من الترقیب یعنی فقط فالمرید کلام به
مشتغلا با مراقبه بکون محفوظا من شواغلی الدنیه الجساریه
و القویطر الغفاریه و انما جسد النفسانیه و یكون متوجها
لی الحضرت الصمدانیه فارغاً من غیره و کذا فی الفکر افضل
من الذکر لانه شغل الباطن لا یطغ علیه غیره اما انوار
که در حالت ذکر و مراقبه ظاهر شود از کلام طرف و بگویم رگبست
الراکق راست نور سفید ظاهر شد آن نور کراماتین است
که ایشان اعمال حسنه می نویسند و اگر از طرف راست ظاهر شود
بجی اتصال کشف آن نور مرشد است که آن رفیق راه است که آن

اگر فرقی شمع از طریق ثابت است و اگر نور از پیش ظاهر شود یعنی
از جانب قبله آن نور محض است چه هادی و طریق مستقیم او علی
الله علیه و سلم و اگر از کثیف چه پیدا شود آن نور ملائکه گان
سست است و اگر نور بی اتصال کثیف چه ظاهر شود آن نور
ابلیس است نیز اگر هم از چایینی که بر عین معصای و
تسبیح بدست گرفته شده ملائکه آن ابلیس است و اگر نور از
بالا و از پیش ظاهر شود آن نور ملائکه است که بر این محافل
تو حاضر اند و اگر نور بی بلاجهت ظاهر شود و در این ظهور
آن در خاطر در پشت در آید و بعد از رفتن هیچ حضور در باطن
نماند آن نور نیز از آن ابلیس است و اگر نور بی بلاجهت ظاهر
شود و بعد از رفتن او حضور در ماند و اشتیاق در طلب
غالب شد آن نور از حضرت محمد نیست **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ رَقِیْنَا**
وَاِنَّا لَمِنْ بِلَکِیْنِیْ و اگر نور بی بلاجهت سینه یا از ناف ظاهر شود

شود و رنگ آتش و در در آن خناس است و اگر نور
از دل ظاهر شود و اگر سفید باشد که بر روی زرد پس آن نور
دست و اگر سفید خالص پس آن نور روح الاعظم است
که در دل طالب تجلی کرده و طبیعت خود نموده و نور
که بصورت آفتاب باشد آن هم نور بی روح است و اگر بصورت
قمر نماید آن نور دل است **اَلْعَظَمُ لِلّٰهِ** چون مراقبه
بکمال رسد و آتش غیر زده وجود فانی را بسوزد و فنا
از خود بجا بماند و تعالی یابد **وَاللّٰهُ الْغَنّٰی الْغَلّٰی**
حاصل آید یعنی چون از عالم ملک کل گذشته به ملکوت رسد
از محسوسات غایب شد با ملکوت آتش کین و خوردن و
خفتن فارغ آید و در فکر غرض جان او گردد و در فکر
علم روح او شود و **یَسْجُوْنَ اللَّیْلِ وَالنَّهَارَ لَا یَفْترِقُونَ**
به صفت او گردد و قیام او بندگی و حیات او بکمال شود و از

ملکوت اعلیٰ بلا هوک رسد و مخلوق با خلق الله دست
 دهد و از فعل بخت رسد و از وقت بذات رسد و بدو قائم
 ماند و این را انصاف الله گویند نه اتحاد فافهم این عزیز
 این سخنانی این معرفت اند و گسائیک بحق رسیده اند بحد
 قول انصاف کرده اند و در آن باید گویند که از قول بفعل رسد
 و از فعل بحال آید طرح گوید از حال و طرح کند بحال کند و
 حال و صفت او گردد و او در حال چنان غرق باشد که از حال
 او را خبر نباشد و در میان این نعمت چند محروم مانی و ا
 از این دولت تا کی بی بهره باشی **الله تعالی** که بنظر انصاف
 در خود فکر که چه فوق ماله و در چه کار مشغول گشته مرکب
 عمر در سیر و تودرتیشیر میدان غفلت گرفتار میوش چون
 بگویم از جمعی الی یک در گوش جان تو رسد یک کلمه را
 نگذارند لایست خزان ساعه و لا یستقل مؤمن بستی

پیش از آنکه سر جان تو در هر عضو نشاند در هر عضو
 نعمتی بی بها که ترا داده اند شکر آن نعمت بجا آر تا بحسرت و
 ندامت مبتلا نگردی و نفسی گوید یا خسرنا علی و شکرت فی
 الله و از آن هیچ سود نه نقد عمر ضایع مکن هر نفسی گوهر
 است که در تو و در بیت نهاده اند **آن الله** یا کرم **آن تو**
الامانات الی اهلها و سپردن این امانات آنست که هر
 دمی در یاد او بر آید و طرح در شوق و اشتیاق او بیفتد
 که استگونی حرامم علی قلوب او **لما یله** بدینا فانی و نعیم ما
 لا یحی عسره مشو همت بلند کن و در کار باش و از محبت
 و نیای دینی در دل پاک بر شو لایق سر حوی گردد و بر روی
 دل از مایوس **الله اعرف** کن تا فاعرف من **عمن تو** لی عن
 و کونا و لنمیرد **الا تحیوه** **الاشیا** بگویش جان بنو و امیر
 نفسک مع الایمن **یدعون** **ربکم** یا انقاد و انقیاد

بِرَبِّكَ وَنَ وَجْهَهُ اِيْنَ فَاتَهُ مَحَبَّتِ اِيْنَ طَائِفَهُ وَاجِبِ وَ
لَا اَزِمُ شَمْرَكَ يَا بَيْتُكَ الَّذِيْنَ اَمَنُوا اَتَقُوْا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ النَّبِ
وَرِثُوْا وَاتَّبِعُوْا سَبِيْلَ مَنْ اَتَاكَ ابْنُ اِيْمَانٍ رَاهِ مَوْجِبِ مَحَبَّتِ
بِاَلْكَانِ دَسْتِ نَدِيْدِهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ وَبِحَبِّ اَمْتِطِيْرِي
يَنْ دِيْنِيْ اَنْدَجَايِ قَرِيْبِ اَرَامِ هَسْتِ بَلْ مَن رَعَتْ الْاٰخِرَةَ بِلَانِ
مَقْدَارِ كِه اِيْنَ جَا مَعْرِفَتِ حَاصِلِ خَوَالِي كِه دَر دَر وِيْتِه بَرِيْد اَز دِه
اَنْ خَوَالِي شَد مَنْ كَانِ فِيْ طَلَبِ اَعْمَلِيْ فَيُوْفِيْ فِيْ الْاٰخِرَةِ اَعْمَلِيْ وَكَفَلِ
سَبِيْلِيْ بَايْدِ كِه مَعْرِفَتِ خَالِصِ الْخَوَالِي حَاصِلِ كُنِيْ تَابِيْرِيْ اَعْلِي
رَسِيْ وَاَنْ جَزِ بَايْنِ طَرِيْقِ كِه كَفِيْمِ حَاصِلِ شُدِ اَوَّلِ دَر مَعْرِفَتِ
خُوْد كُوْنِدَنْ مَن عَرَفَ نَفْسَهُ مَقْضُوْا عَرَفَ رَبَّهُ اِيْنَ مَعْرِفَتِ
نَفْسِ دَر مَعْرِفَتِ مَن مَطْلُوْقِ هَسْتِ بَلْ مَعْرِفَتِ رُوْحِ مَقَامِ دَر كِه
وَنَكْرِيْ هَسْتِ مِيْ بَايْدِ كِه دَر شَرِيْفِيْ دَر وَاَقْرَبِ اَقْرَبِ اَنْفَايَاتِ كُوْنِ
كُنْدَنْ اَلْاَمْلُوْبِ خُوْدِ بَا زَنَمَانْدِ وَاَعْرُوْمِ نَكْرِدِ كِه فَتَا عَتِ كَرْدَنْ بَا

كَرْدَنْ بِاَسْوَا مَحْبُوْبِ كَارِ عَالِيِ هَمْدَانِ هَسْتِ بَلْ كُنْدَنْ بَرِيْدِ
مَحْبُوْبِ رَاضِيْ شُدِ وِيْرِيْ هَسْتِ اَبَرِ دِيْلِيْ هَسْتِ وِيْرِيْ عَاشِقِيْ
دِيْلِيْ اَلْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنَاتِ وَنَقِيْرِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقِيْدٍ
وَدِيْلِيْ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی حَنَّةٌ لَا يَتَّخِذُ حُوزًا وَلَا قُصُوْرًا وَلَا كِبْرًا
وَلَا عِلًّا سَبِيْلِيْ اَلْحَمْدُ لَكُمْ صَاحِبَا اِيْمَانٍ رَاضِيَا بِسِطْرِ طَالِبِ
مَوْلَا رَايِيْ هَسْتِ بَا شَدِ كِه مَطْلُوْبِ اَرِيْ هَسْتِ رُبِّ اَبِيْتِ هَسْتِ
وَمَطْلُوْبِ اَز عَرْشِ رُبِّ الْعَرْشِيْنَ هَسْتِ قَلْبِ اَمُوْمِنِ مَن عَرَفَ
اللّٰهَ تَعَالٰی چُوْنِ بَدَلِ رَسِيْ بَعْرِشِ حَقِ رَسِيْ اِيْچِ مِيْدَانِيْ
كِه اَكْرَحَمِيْ عَلٰی الْعَرْشِيْنَ اَشَقِيْرِيْ چِه بَا شَدِ اِيْ طَالِبِ صَادِقِ
تَا تُوْ دَر كُوْنِ وَاَمَلْكَانِ پِيْرِيْ نِيَايِيْ بُتُوِيْ وَصَالِ مَحْبُوْبِ بِمَنَامِ
جَانِ تُوْ دَر سَدِ وَا تَا تُوْ اَز خُوْدِ طَلِيْ سِيْرِيْ كُنِيْ اَز اِيْ هُوْتِيْ اَوَاكِه
نَكْرِدِيْ وَا تَا لَزِيْ قَرِيْبِ وَا مَوْرَادِيْ دَر كَامِ تُوْ نَزِدِ بَرِيْزِيْ
مَحَبَّتِ نَحِيْجِيْ هَسْتِ دَر مَحَبِّ اَمُوْر اَسْمَا اَز مَرِيْ شَدِ طَالِيْ تَا اَز كَرِيْ

این بغایت استقامت یابی و عنقریب بمطلوب رسیدن این الله
 تعالی بخواهد و **فصل چهارم** در بیان ازکار متفرقات
 عربی و فارسی و هندوی که در آن توحید مطلق و بعضی
 سلوک جوگیان و ازکار ایشان که در و هم میگویند و جلسه
 ایشان و دعوت گیر که تعلق به علم سیمیا دارد بدانکه ازکار
 متفرقه ذکر عربی آنافیه هو فی وجود انا گوید و بسوی
 دل دارد و بطرف آسمان بود و در دل ضرب کند فی انا انت انت
 انا انا طرف دل ضرب کند و انت طرف آسمان گوید انا هو هو
 انا مثل مذکور ذکر حبی الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
 الله اکبر الله اکبر والله الحمد قول الله اکبر برستاد و هم چنان
 گویند و کلمه لا اله الا الله را در دل بکشد طرف راست بر و لا اله الا الله در دل بکشد
 کند و طرف آسمان گوید و الله اکبر و راست بگوید الله اکبر
 و در چپ و الله اکبر و در دل بکشد ذکر توحید هم بنوع مذکور است

۲۹
 هست ذکر فارسی راستای چون و چپ بگوید و بطرف آسمان
 بی نشسته در دل بی نموده ذکر هندوی بطرف دل بگوید آسمان
 تون باز آسمان تون در دل تون دیگر راستا اوهی هوی
 چپا بهی هوی در دل اهی هین هوی و یا راستا اینها تون چپا
 اینها تون طرف قبله اوهان تون بطرف آسمان اوهان تون
 در دل ضرب کند اینها تون دیگر مربع جلسه جوگیان بشیند
 و سر و چشم با آسمان بر دارد و این ذکر ده هزار مرتبه باز یاده
 بگوید اوهی هوی اوهی هین عالم سیمیا و طبر دست در بیدار
 اول در سلوک جوگیان سه چیز بدست آرد و در هم بزرگ ایشان
 مشغول باشد اول جلسه ایشان که از یک میگویند و آن
 هشتاد و چهار نوع است و هر جلسه نفعی دیگر دارد مؤلف
 این رساله یک جلسه اختیار کرده که در آن نفع و خاصیت همه
 جلسه آید و آن است که مربع بشیند و هر دو پا بر کرده و

آورده پاشته پام چپ فرو و خفیهین شمد پای راست نیز برگ
 او بد اند و مقعد را به بند و در عاز راه مقعد بلاک و نانی
 گستر و روی و پشت راست دارد و دایره را به بند و در با نرا
 در گام چپ بسته و بر روی او مشغول باشد و در با نرا
 فکر کند و دوم بر سطح دست از دست دوم خواب بدست آورد
 بخت و در پهلوی خواب نرود و چون این سه چیز بدست
 و در هم قرار گیرد و فتح مقصود شود و صفای باطن و کت
 و بدو عارف عادت ظاهر شود و بعالم ارواح ملاقات
 یابد بد آنکه باطل را حاکم دارند و قسم به قسم است یک
 بالا میرود و دوم قسم فرود می آید و قسم سوم در جمل
 اندام میگرد و تا خلل را که در دست دارد به در آن عفو می گردان
 و با در دست آن عفو می مبدل گردد و چنانچه حرکت را که
 عضوی نماید و این و در باز غذا پدید می شود و چون خوابد

دوم

خوابد که دم بدارد و باید که غذا الطیف خود مثل شیر مرغ و از
 گوشت و چرب اجتناب نماید اما نفس فرو که قسم دوم است
 دایما بسته نگاه دارد و هیچ وقتی بیرون نشاند و بد مکرر بوقت
 حاجت انسانی در محافظت چند چیز دست و پا اول وجود
 او همیشه دست باشد و در از نشود و سبب و ضعیفی در زور راه
 نیابد باطل را حاکم ایشان این دو با و را به بیخوت گویند پیوسته گردد
 گوشت مشغول بماند بسیار فواید معاینه کند و اگر خوابد که عالم
 غیب مشاهده کند نظر و چشم را بر مضمینی بدارد و در آن حالت
 قلّم الله الله در دل و هم کند این چون بکمال رسد هر که در نظر
 آید از مسکوره مسکوره هیچ زهر و سحر را نکند علت او را نشود و
 مستجاب الدعوات شود و از غنی غیب مشهود گردد و عملهای او هم
 در اعطای ایشان هفت موضع اند مقعد فرو و در کوفه دل و حلق
 میان دو ابرو و تارک سر که آنجا سوراخ است که خاطر نیست اما

بفرغ

چون روغن همان در بر کشند بوی آن بدماغ یابد و در حالت
 کودکی از محل زهر میگذرد و مجید و از جمله وجه این محل شرفست
 است و بپست بجمول مقصود بدانکه چون خواهد کرد
 عالم و طهر در بد و از عالم غیب چیز معاینه کند پس هر کلمه
 بنزد ایشان را محلی را منصوب منسوب کرده اند همان کلمه
 در همان محل میگویند خواهی از فکر زودتر شد و بعد اول و هم
 مقهر آغاز کند یعنی فکر خوبتر را در آن محل بدارد و آن محل خلایق
 و این کلمه را در آن حالت بدل گویند نه بزبان و کلمه مذکور این است
 بتوانم یعنی یارب درین و هم جمله محسوسات دفع شوند و هم
 فرود ذکر میان خصبین و هم کند و این کلمه گویند او آنم یعنی یا
 قدیر درین و هم هر چه در خاطر بگذرد همان و اند معاینه شود
 از علاج باز فساد و این محال مشربست سوم در نانی و هم کند
 و این کلمه گویند رهین یعنی یا خالق درین و هم

درین و هم طبع الارض رست و بدو علم لدنی حاصل آید
 و عالم علوی و سفلی مستخر شوند و این محل میخ
 چهارم محل اول و درستان چپ است بگشاید این کلمه
 بگوید تیرین برترین یعنی یا گویم یا در چشم صاحب این و هم
 دل گرد و غیب او متبادر و معاینه باشد و اگر کسی
 چیزی بنگارند همان کلمه او را مکتوب شود و این
 محل افتاب است پنجم محل و هم حلقوم باشد در آن
 موضع کلمه ای را تفکر کند یعنی یا سبوح است و آنرا درین
 عالم علوی و سفلی مطیع و منقاد شوند این محل نیز
 ششم محل و هم است ثانیست بالاتر میان و او را بقرارد
 برده بینی دارد و این کلمه را بگوید برتر یعنی یا علیم او را
 خواص حقایق انبیاء کشف شود و بعد از آنکه کسی
 بیاموزد دعای محل عطر رست بهفتم محل و هم بالا

و اما اگر کسی را نشاند و چهل روز را در محرابی بنشیند

از وی غایت و این گنجینه بگوید هفتاد و یک بار
این و هفتاد و یک بار بگوید و مثل خضر شود این و هفتاد و یک بار
و جمله طالبان ازین و هم مقصود یافتند بزرگوار
از عقل و علم و حده منکرند پس سخنان را بجزایان لایب
و او را گفتم این فتنه نمائند کرد و ایضا شایسته و عده
این هفت است اما است که محل خالی باشد و در آخر ماه
روز جمعه بر آنرا و او نماز و خلوة بنشیند و هر اسمی که
خواهد هر روز و هر بار بگوید و تمام شب زنده دارد
و ننان جور آقوه کند بزرگوار است شاق سیمیا از سموات
و عاملان گفت اند که هر که شکل آفتاب را راست بخون
و شکل ماه چهار و ده را چپا و ده کند پس غریب عجب
معمولند و هیچ عقیقه و ریشی پیدا نشود چنانچه با کشتن شود
و باب غرق نشود و اسباب بر کوه بگذرد و ایسم باز خوانند

ما کفر

حائیان ملاقات شود و هر چه بخواند با جسم و علم ملک
تصرف کرد و روح از قید بشری خلاص یابد و در عالم ارواح
تصرف باشد و اگر هفتاد و یک بار بخواند و این هفتاد و یک بار
اول اگر خواهد مثل زنده آفتاب شود و بهر راهی که خواهد
برود و نیاید که کسی او را بیند و از نظر مردم غایب ماند
و دوم چون خواهد که مردم را بیست نماید و پیش از آن
همه عالم یک زنده نماید و کلیه را در و هم دارد و سیوم پیش
او نزدیک و دور پنهان و انکار و دیگران را بیست نماید
هر چه خواهد پیش او می آید شود و از آب و طعام و میوه
غیر اینها آنچه از مردم بخواند بیاید و هیچکس سخن او نشنود
و هر که عدول کند بزرگوار شود و ششم که او را بیند محبت شود
و اگر او را احلام شود هفتاد و یک بار بخواند و از خود پس بزرگوار
و چیزی از خواص دل است طالب تحقیق کند که کمال یافت

نیاید

خدق و گرفت بهر ز قرة دل است چون فکر ما سوز
 در باطن نیاید و حدیث حق در باطن قرار گیرد و به
 طالب خود امان شود و فصل من العارف لکن من الله
 فی استقامت اما دعوت علم میباید از شیعی که از سر و پر
 و خواهد که خود را از این لقای دوست کشف کند این اسم را
 بشه اید بخواند باید که از تنجلی قهری که در یای بلا کنید
 روی نکرده اند و نرسد تا تجلیات لطفی بتواند رسید
 و این مهلکات فقیه بسیار معاینه کرده اند باید که در
 خدمت چهل و هفت روز بنشیند و نان چهل باقی بگذرد
 اختیار کند با صوم که در این اسم بخواند در هفته اول
 این یک اسم بخواند و تمام بخواند و بنشیند و بنشیند
 این چهار اسم اعظم را اسمی داده ده روز و در روز
 بخواند و این اسم را جوهر تسبیح خوانند اینست بسم

سجده

بسم حلقه فسق علیها هو هو الله اللو میسقا حق
 حق الرحمن سبط الطبع اللو هم حیم او هم الرحیم
 لوافر لفظ حق یساعوا امثال باید که بخواند تا
 بر اسرار و وفق بان تا بر موزعها و حکما اطلاع یابد و حق دیگر
 بقدر اسم اعظم اند که جمیع علم بهیلا در آن مندرج است و در
 هر حرفی از آن کاری لطیف و در هر نقطه از آن اثر و شرفی
 دارد و حکما متقدمین این اسم را دعوت کرده اند و انواع
 نعمت و برکت یافته اند و کار ایشان بر سه عالی رسیدن و
 هر که درین دعوت خونی کند به بیند آنچه بیند و بشود آنچه
 بشود و آنچه خواهد ازین اسم معلوم کند اسم این است
 بسم الله الرحمن الرحیم ادونی ادونی بقلی اقلی و
 اقلی اقلی و قلی اقلی اقلی اقلی اقلی اقلی اقلی
 و من یقول قو قو قو قو قو قو قو قو قو قو

رَشْ مَرْبُوفٌ مَرْبُوفٌ اَلْاَلْ خَصَعَتْ لَهُ جَنُودُ السَّمَا
 وَالْاَرْضِ وَخَسَتْ اَعْمَالُهُ سَجَدَ عَلَيْهِ وَجُوهُهَا سَوْعَدِيم
 اِسْمُكَ يَا اَلِهِي نَوْحٌ دِكْرٌ بَدِيدٌ كَيْفَ اِيْنِ سَكَلٌ مَرْدٌ بِرَدِّ حَكَمَتِ
 دَرْ حَلَقَةِ جَانِ نَهْفَتِه دَارِدِ اَلْاِبْشِمَانِي وَبَسْ كَرَانِي بِهَمِ
 خُودِ خَرِيدِ كَرْدِه بَاشْ وَظَاهِرِ بِنَاكِ بَرِ اسرارِ وَتَوَقُّفِ نَدَارِدِ
 اَزْ غَايَتِ حَاقِقِ تَرَسَّاحِرِ وَكَافِرِ وَزَنْدِ بَقِي كُوِيْدِ وَتَهْمَتِ
 وَافْتِرَافِشِ بَارِشَاهِ وَفَتِ بَرِ سَانَدِ تَارِ اَبَلَنْدِ بَا بِرِ نَبَا
 وَاَكْرِبُوشِيهِ دَارِدِ بِمَقَامِ عَالِي بِرِ سَدِ نَيْجِهِ اِيْنِ اسْمَا اَنْسَتِ
 كَدِ دَرِ اَفَاقِ مَشْهُورِ وَدَرْ جَلْسِ مَذْكُورِ بَاشْ بَا دِكْرِ اسرارِ
 نَهْفَتِه دَارِدِ تَا عِجَابِ وَغَرِّابِ بِنْدِ وَرَشْمِ بَرِ سَكَلِ اَزْ نَوْ
 بِرِ سَانِ بَاشْ وَاَكْرَبِ دَرْ بِلَافِ خُودِ كَفَاوَهِ بَنْدِ اَحَا بَدَا كَدِ عِلْمِ
 سَبِيحَا بِرِ وَقَسْمِ مَطْلُوقِ وَمَقِيْدِ تَرْتِيبِ مَطْلُوقِ اَنْسَتِ كَدِ
 اَوَّلِ چَهْلِ رُوزِ رُوزِه دَارِدِ اَفْطَارِ اَزْ غَلَقِه كَدِ دَرْ بَوَسْتِ مِجَابِ

۱۴۸
 مِی بَاشْ مِثْلِ جَوِ وِ بَرِ نَجِ وَكَنْدِمِ كَنْدِ وَنَاخُوشِ رُوحِ كَنْدِ
 وَنَمُودِ كَنْدِ بَا دِكْرِ دَرْ خُودِ بَنْدِ چَا نَهْمِ بَا رُوحِ اَفْرِدِه سَهْنِ
 نَكُوِيْدِ وَنَشْتُوْدِ دَرْ رِیَافَتِ تَامِ كَنْدِ وَاَكْثَرِ اَحْوَالِ شَبْهَا
 زَنْدِه دَارِدِ دَرْ وَفْتِ دَعْوِه بِهَمِ وَفْتِ بَحْوِ اَزْ قُسْطِ وَفْتِ
 بِسُوْزِ وَدَائِمِ نَا زَبَدِ رُودِ وَبَعْدِ اَزْ هَرِ نَا زَمَانِ اِيْنِ دَعَا
 بَخُوَانِدِ بِمَضْمُونِ اَلْاَمِنْ هُوَ اَوَّلُ كَلِمَتِي وَكَلِمَتِي اَوَّلُ
 وَكَلِمَتِي هُوَ اَخِرُ كَلِمَتِي وَكَلِمَتِي اَخِرُ اَيَا وَاحِدِ لَا وَاحِدِ
 غَيْرِ وَكَلِمَتِي مُشْبِهُ شَيْءٍ وَهُوَ السَّبِيحُ الْمُبْتَدِئُ شَيْءًا اَكْبَرًا
 بِمُجْدِدِ هَسْتِ شَبِ مَتَوَاتِرِ بَخُوَانِدِ وَدَرْ هَسْتِ دَوْمِ مِثْلِ
 وَنِشَارِ نُوْرِ مَعَايِنِه كَنْدِ چُونِ اَنْزَا بِرِ بِنْدِ سَبِيحِ دَوْمِ بَارِقَتِ
 دَلِ بِيَا رُكُوِيْدِ وَبِنِ سَبِيحِ دُقِيَا بِلِ سُبْحَانَ مَنْ لَهُ الْعَرْشِ
 وَلِكُلِّ وَتِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اَلَا
 وَلِ الْاَخِرِ وَانْ نُوْرِ هَسْتِ مِی اَفْرِيْدِ تَا مِثْلِ مَاهِ نَفِ

شود باز این تسبیح ناسی شب متواتر بخواند تا آن که در خواب
نخورد و حاجات کلی مرتفع گردد و جمیع دنیا از اول تا آخر
پیش او عرض کنند و عجایب و غرائب معاینه کند تسبیح سید
اینست سبحان الله الملیک الجبار القاهر سبحان الله والہ المعبود
والتعالی لا اله الا انت یا عزیز یا غفار یا مقلب الاموال
و بعد از آن تا شب چهارم این تسبیح چهارم که از آن اعجازی است
بخواند سبحان من الله المجد والتعظیم سبحان خالق
السموات السبع طباق السجود قدوس ربنا ورب الملائک
والروح تسبیح پنجم نیز هم کرده بخواند و این تسبیح بیست و یک
است سبحان الرحمن الرحیم سبحان الملیک المحیط
سبحانه و یجده ابد الابد یا و ذر الذرین
تسبیح ششم هم که اینست سبحان من تعالی ولا اله الا انت سبحانک انت الله لا اله الا انت ملک الدنیا والاخره

۳۲
والاخره وانت الملک الدیان چون شب چهارم شود مردی
بصوره خود معاینه کند این مرتبه ولایت و مکان است باز تسبیح
هفتم که از آن اعجازی است بخواند سبحان خالق طیفه قال الملک
الا ملک سبحان یسبح و یزید و هو الواحد القهار
وقاهر غیره ایام با ملائکه و روحیان ملاقات و هم ملاقات
شود و مقصود از این تسبیح ملاقات نماید سبحان
من الله الملک سبحان سلطان الابد یا لا یذین و ذر
الذهرین سبحان القادر علی کل شیء سبحان قاهر
النقاد بقدرتیه سبحان لا اله الا هو الکریم الشعال
و این تسبیح هم گوید سبحان خالق هوکلی یا اعظم الملائک
علیک التوکل یا قهر سبحان لا اله الا هو سبحان
الله یسبح یسبح لجلال عرشه و جبروته لا اله الا
الکریم الشعال باید که در خواندن تسبیح اول و دوم

تسبیحات که بعد از طغتم تسبیح اند اول سه بار خوانده
 تسبیح اول و دوم بخواند و در خواندن تسبیح سوم و چهارم
 و پنجم این اسماء تسبیح پنج بار اول و آخر بخواند و این
 تسبیحات معظم بسیار است و بعد از آن تسبیح است که در دهه آخر
 ماه روزه بعد از نماز دخول و قبل و شش روز
 بنشیند و به تسبیح افریده ملاقات نکنند و سخن نگویند
 و با هم با صوم بخور و ترک حیوانی شرط است و افطار با
 سبزی و برنج سالتی کند و شبها زنده دارد و روز شب
 دو هزار بار بخواند و در روز انگی پنجصد و نماز فرمود کند
 اسماء اسرار است **قم قم قمی الله الله الله ملک**
قدیم قلقلان الله الله الله بحق خبط قورش الله
الله الله بحق عشر عشر کل یا عزیز ازین اسماء دیوان

دیوان و دیوان و مار و مور و در همه سخن شوند و زبان معانی
 فهم کند و با هم دیگر متکلم شوند این اسرار با کسی نگوید و اگر هلاک
 شوند و چون است روز یکصد و مقدار هفت روز در هر تسبیح
 بخورد ازین اکل اول قوت از غیب رو نماید و بعد از
 این اسماء هفت روز بخواند اینست **بسم الله الوهم یا شیم**
یاو الیم رگیم و گیم سطلو ریم درین درین جمله ملائکه
که با عطاء مومک اند تسبیح ایشان بشود و چون است روز
گذشته باشد جمیع ملائکه پیش او بیایند و با او نماز گذارند
و مصافحه و چون سی روز گذشته باشد آب و بار و عدد و
برق و باران و همه دریا مسخر او شود و هر وقت که خواهد
حاضر شد باید که این اسرار با کسی اظهار نکند تا در پلاکت
نیفتد و رنج ضایع نشود و چون سی و پنج روز گذشته باشد
گنجها در زمین بر او گشای شوند و در دنیا بصورتی

خوب روی آید و گوید آنچه از دنیا بخوابی برویم باید که با او
سخنی نگویید و بچکایت او غریبه نشود تا رنج هفتاد و یک
و چون چهل روز گذشته باشد آسمان و زمین و آفتاب و ماهها
ب و جمله ستاره گان مسخر و بی شوند و اگر خواب هر کسی را
حاضر آن روز از بزرگ آسماء الله فرشتگان را فرمان شود
تا هر یک را حاضر آرند و چون چهل و شش روز تمام شود در روح
با و مصافحه کنند و ملکوت و جبروت و لاهوت معاينه کنند
و اگر بدین دعوه او را این چیزها گشتی نشود تحقیق بدانند
که نفسی او از معصیت و نظر حرام و دروغ و غیبت و از نظر
شهوت پاک نشده او را درین دعوت و دعوتها دیگر
مشغول خون خطا و ملائکه باشد و الله اعلم نوع دیگر
از اسماء سیما که از اجواهر تسبیح گویند حق تعالی باین
اسماء عشق آورده و بهر نیت و حاجت که بدین دعوت

دعوت مشغول شود بر این دعوت روزی که روزی دارد افطار
بینان و نمک کند و غیر از این هیچ نباتی و در خلوت غزل
نماز فریضه و سنت بخیزد و دیگر مشغول نشود و شب روز
بدین اسم مشغول باشد بی عدد بخواند و بعد از بخت
انشاء الله تعالی حاجت بر آید اسم اینست **حسب قوتی**
نوع دیگر اسم اعظم درین عجاایات با تفاق حکما بسیار
بیاورده اند اینست **بسم الله الرحمن الرحیم شفیفا**
میه لقیفا شفیفا اهل لقیفون سمیع و عظیم
نوع دیگر و از ده اسم بشمخ روایت فرمود سید علاء الدین
بن کنز درین رتبه الله علیه اول طهارت باطن بی آلودگی
حیوانی کلمه نماید در خلوت نشسته باشد و چهار روز به
صوم باشد و افطار با نان و نمک و میوه کند و اول یکبار
دها بشمخ خواند و پنجم اسم که می آیند سه بار بخواند و ده

درین یفته ملائکه در نظر وی آیند و در یفته نهم تمجید زیاده
کرده بخواند یا حنان یا منان یا ظاهر یا مظهر یا لا اله الا الله
یا اهلل و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى
و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى
و این دو اسم دیگر زیاده کرده بخواند یا لا اله الا الله یا اهلل و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى
نهم درین ملائکه تمام اعضا که مقرر اند حاضر آیند و
پای حق تعالی بخونند درین طعام اندک باید خورد و در
یفته دهم این اسم زیاده کرده بخواند یا اهلل و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى و اعلى
روز و شب بعد بخواند درین ایام تسبیح ملائکه آسمان
باشنود و صف در صف درین و در یفته یازدهم این
اسم زیاده کرده بخواند لیان یا فیه و درین ایام ملائکه
در عقب وی نماز گزارند و صورت ملائکه بیند و در یفته دوازدهم
و دهم این اسم زیاده کرده بخواند معازی خشم این

این یفته خافل ایام گذشته و این اسم نهم خافل این اسم
سابقه است درین ملائکه مصافحه کنند و مبارک گویند
که تو مثل ما گشتی در عبادت باش تا ازین دنیا بگذری و این
اسم که آخرین اسم اعظم است بر وی دفع بلاها بخواند
یقین است که آن بلاها دفع شوند و اگر در شهر یا باروی
نماید این اسم بخواند دفع شود و در هر کار که این دوازده
اسم بخواند آن کار بر آید خصوصاً در سفر و سیاحت این
اسم ملائکه را گویند که ملازم من باشند یقین است
که ملازم باشند و از درد و غم و حرقا ایمن باشند و الله اعلم
بالصواب و الیه المرجع و الخاب و تمت هذه الرسالة المجهو
نه المسامات بالخطارینه القادرینه من ید فقیر حقیر کثیراً
انقصر الی حی الله رحمت الله تعالی اعین محمد ملک بن محمد
خواجهم بن محمد زفر رحمتهم الله بفضلهم و کرهم دریت

سیم ماه شعبان در روز یکشنبه در ۱۲۹۱

یک هزار و صد و شصت و یک که بنویسد و بنویسد

کتاب رعا طبع دارم از آخرین صواب بیغامه سلام
 هر که هر روز یز بار بگوید
 لا حول ولا قوة الا بالله العلی
 لقلم خدیقا ویرغیه گرداند
 ریکه پیامبر فرمود علی را
 بر که بی غایت و فریبه نماند
 با صدرا حق را این آیت بخواند
 خدا عز و جل در یک روز و یک بار نور
 بر کبر او آن تقدیر نماید
 لا تخفوها و ان الله یقفو
 این درویش و غیر

بسم الله الرحمن الرحيم
 ذکر کرده و از آنکس و اول ذکر وی را غنی به
 طریق و نقش بندگی کنش الطیف اول ذکر اسم
 شریف و تر سپاسند او به بندگی کنش و ای الله
 الله تر به یوم چه زنده و زنده ای او را به
 تر به یوم الله الله چه از ای هم به شکو و ادوی
 دوم ذکر فیض اشبات به چه تر سپاسند او به بندگی
 زنده کنش و ای لا اله الا الله چه یوم سپاسند او به
 یان کنش یاز یانی به ایشان سر چه لا زنده و سر
 را و ای اول و الله به و چو یوم او و الله به بنی به یانند
 و ده و ای الا الله سپاسند او و ده و ای در یک لطیف
 روحی و اجم به بنی به یانند و ای الله الله تر به یوم چه
 الله کنش جاری نشی خلوده لطف لری و اجم به

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

مجلس افغان ساکن خیریه پارس
 شریف فضیلت پناه کمال درگاه جامع معقول و وصول
 که پاک نژاد و مهربان این عزیز باشد و اسم شریفش ملا میرزا
 صاحب زادگی و دلفری و چند ابیات غزل بزبان
 افغان تصنیف خود بهر معنی و تفسیر که در ملک قاشقار

یادماند غزل
 زره می دخنو به غزل زره زره می دخنو به غزل زره زره می دخنو به غزل
 نو جوان بهیچ لری دوه زلف شاد ز که چار طرف عالم و ستاره بنداره
 جریه غم زه شمع خدش کمان می نشی کوی مادی و خوب غم به کواره
 بورتی که دنا ز لهر به سرش که خمار بهر و خوار عاشق بهر واره کواره
 و کانه و سرتو نو خوار و خواره و کانه و سرتو نو خوار و خواره
 خماره حیران به فکر تلخی طالب ده کوره کتاب ز ما غزل به کوره

تخله کربل زای دریافت زره مجلس
 راسه که می کور آدیزان به غرغره

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب تسطار سیه فایده

مؤلف هکیم الدین محمد انصاری

مترجم

شماره قفسه ۱۸۱۲

شماره ثبت کتاب ۲۰۹۲۹۵

جمهوری اسلامی ایران

